

کارگاه داستان نوولژ  
به سرپرستی فرهاد فیروزی

برادرم رمضان  
تینا محمد حسینی



## فهرست

۷	آخرین بولانی شکم پر
۱۵	وسط پیاده‌رو
۲۳	برادرم رمضان
۳۱	هلی کوپتر
۳۷	کشف بزرگ
۴۵	فقط هشت هفته
۵۳	مکان طبیعی
۵۹	داستان بدون موضوع
۶۷	پخت اول
۷۳	هرجا که می‌روی تنها نباشی
۸۳	شاید یادش نمی‌افتاد

به نازگل نگفتی که آمدنی نبودى این جا غذا درست کنی، اگر یک ساعت قبل خالد بعد از مدت ها زنگ نزده بود و نگفته بود که خوش دارد تو را ببیند.

بندبند وجودت لرزیده بود، مو شانه زده یا نزده، راه افتادی، انگشتر به دست داشته یا نداشته. نفس ات مانده بود توی گلویت. گفته بودی: خالد.

جلو در آشپزخانه ایستادی. نازگل سبذ سبزی را گرفت روبه رویت، قطره های آب می ریخت روی پاهایت. حس خنکی خزید ته دلت. دمپایی نپوشیده بودی. یک جفت پیش داد جلو پایت. با دامن چین دارش از پیش رویت گذشت، یک دامن برایت آورده بود. گفت: فقط تو و شریفه... لیلا آمدنی نیست انگار، و ادامه داد: راحت باش. فواد تا سه ونیم نمی آید.

زیپ دامنت را بستى، چشم هایت برق می زد توی آینه اتاق خواب نازگل. نازگل چهارزانو زده بود روی سرامیک ها و